

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۵ فیروری ۲۰۱۸

بحران قانونیت علت وجودی اداره مستعمراتی کابل

در آغاز هفته ای که گذشت، از طریق تلفون صحبتی داشتم با یک تن از دوستان خوب و آگاه، وی که فکر می کند من می توانم به همه سؤالاتش پاسخ ارائه دارم، باز هم سؤالی را که برایش پیدا شده بود، مطرح کرد. سؤال این بود که "غنی" با وجود ادعای فهم و دانش چرا نمی تواند یک روز را بدون خلق بحران جدیدی سپری نماید، به گفته خودش "مگر او دیوانه است و از جان جور خوشش نمی آید" که با گذشت هر روز بحران و مشکل جدیدی برای خود و برای اداره اش خلق می نماید؟

طبیعی بود که قبل از پاسخ به مانند همیشه برای آن دوست گفتم: "من از دادن جواب فرار نمی کنم، اما این که جواب تا چه حدی می تواند درست و قرین به حقیقت باشد، گذشته از این که طرز دید افراد نسبت به آن فرق می نماید، صحت و سقم آن را فقط زمان می تواند مشخص نماید. امید در صورتی که پاسخ اشتباه و یا ناقص باشد، به رفع اشتباه و تکمیل نقص پرداخته، عصبانی نشوی. که گفته اند: "برگ سبز و تحفه درویش".

بعد از آن که پاسخ را در زمینه با ذکر یکی دو مثال ارائه داشتم، آن دوست عزیز صمیمانه خواهش نمود تا آن را بنگارم. این که آیا واقعاً پاسخ قانع کننده بود لذا وی تقاضای نوشتن آن را نمود و یا این که بی خبر از کاری که انجام می دهم فکر می نماید چون چیزی ننوشته ام، تنبیل شده ام و به این بهانه بالایم کار انجام داد، مسأله ایست که بعد از مطالعه مطلب شما می توانید در موردش قضاوت نمائید. در اینجا من بحث را همان طوری که آغاز و انجام یافته می نگارم، امید شما خوانندگان ارجمند از تصحیح و تکمیل آن دریغ نوزید:

"پاسخ به این که چرا "غنی" همه روزه بحران خلق نموده و نمی تواند بدون بحران روزش را بگذراند، بسیار ساده است، زیرا حکومت "غنی" در اساس مولود بحران بوده در واقع علت وجودی آن بحران است، در نتیجه نمی تواند بدون بحران یعنی علت وجودی اش زندگانی نماید." از آنجائی که چنین پاسخ مختصری نتوانست قناعت آن دوست را فراهم سازد، ناگزیر بحث را با یک مثال توضیحی چنین باز نمودم:

این را همه می دانیم که در جهان هستی هیچ معلولی بدون علت وجود ندارد. یعنی هر چیزی که وجود دارد در گام نخست یک علت وجودی دارد، حال می خواهد آن یک شی طبیعی باشد و یا هم یک پدیده اجتماعی. به همان اندازه ای که یک کشور علت وجودی دارد، به همان اندازه یک نهاد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... نیز نمی تواند بدون علت وجودی باشد.

به صورت مثال وقتی از علت وجودی در سطح یک کشور صحبت می‌نمائیم می‌توانیم پاکستان را از نزدیک مورد غور قرار دهیم. تا جایی که از تاریخ پیدایش پاکستان بر می‌آید، زمانی که استعمار انگلیس در ربع دوم قرن بیست جهت مقابله با شوروی آن زمان تصمیم گرفت تا دو کمر بند دفاعی برای دفاع از هند به وجود بیاورد و کمر بند اولی یعنی افغانستان را برای تطبیق مراسم کافی تشخیص نداد، نخست از همه باید بهانه‌ای را پیدا می‌نمود تا آن بهانه را به مثابه علت وجودی کمر دوم بر همه بقبولاند. این کمر بند نمی‌توانست اقوام پشتون آن طرف مرز دیورند، بلوچ، سندی و یا پنجابی به تنهایی باشند، زیرا هریک از آنها کمبود و نقایص خاص خود را داشت. در نتیجه استعمار انگلیس برای ایجاد کمر بند دوم، مسأله دیانت اسلام را به مثابه محور مشترک تمام آن واحد‌ها تشخیص داده، اسلام را به مثابه علت وجودی پاکستان و خط تمایز با هندوستان متبازر ساخت.

از آن زمان به بعد برای پاکستان دیانت اسلام، به مثابه علت وجودی آن اهمیت یافت. بدان معنا که اگر پاکستان بخواهد باقی بماند، می‌باید به ریسمان اسلام چنگ انداخته آن را محکم در دستانش بگیرد، در غیر آن با زیر سؤال رفتن علت وجودی، موجودیت خود پاکستان زیر سؤال رفته هیچ بهانه‌ای برای جدائی‌اش از هندوستان و روابط خصمانه با مردم و حکومت آن برایش باقی نمی‌ماند. به همین دلیل هم است که پاکستان نمی‌خواهد و نمی‌تواند دست از اسلام برداشته، درب هزاران مدرسه مذهبی را در پاکستان بسته، به ملا و مولوی بگوید تا نان شان را از طریق فعالیت شرافتمندانه‌ای به دست بیاورند.

این مسأله تنها در مورد یک کشور صدق نمی‌نماید، بلکه در مورد سایر پدیده‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز مصداق کامل دارد. مثلاً، یک سازمان مبارزاتی را در نظر بگیریم. وقتی آن نهاد در پاسخ به نیاز زمان، به منظور مبارزه علیه وابستگی غلیظ باند‌های خلق و پرچم که کشور را با سرعت صوت به سمت مستعمره شدن و انقیاد حرکت می‌داد، از موضع پرولتاریای افغانستان به وجود آمده باشد. به عبارت دیگر، علت وجودی آن مبارزه علیه امپریالیزم به مثابه سیستم - سرخ و سیاه آن فرق ندارد- و ارتجاع باشد؛ در نتیجه آن نهاد فقط تا زمانی می‌تواند ادعای هویت اصلی خود را نماید که به علت وجودی خود وفادار بماند. یعنی از موضع پرولتاریای افغانستان علیه امپریالیزم و ارتجاع برزمد، به محض آن که به یکی از اینها پشت کند، و به "نماد" سجد مقابل ارتجاع و یا امپریالیزم مبدل گردد دیگر حق ندارد ادعای هویت اصلی خود را نماید. و از این نوع مثالها به صد‌های دیگر.

برگردیم به حاکمیت اداره دست‌نشانده و نوکر اجنبی:

برهه ما واضح است که اداره مستعمراتی کابل از همان آغاز پیدایش، علت وجودی آن را دستیاری، خدمت و جاده صاف کنی استعمار و نیروهای اشغالگر ساخته، نافش را به نام بداران اشغالگرش بریده‌اند. در نتیجه اداره‌ای که به وسیله اشغالگران به وجود آمده از همان آغاز با فقدان و بحران مشروعیت حیات به سر برده است. مشروعیت که فقط می‌تواند از خواست، اراده و رأی آزاد مردم همسو با سیر زمان خود را بنمایاند، نه تنها حین ایجاد اداره مستعمراتی وجود نداشت بلکه در طی زمان و تحکیم مناسبات استعماری در افغانستان در طریق معاهدات چند لایه، حتا تصور آن نیز نزد کسی باقی نماند. در نتیجه اشغالگران در کل، خواستند خلاء و کمبود مشروعیت را با سرهم بندی موادی چند زیر نام "قانون اساسی" قانونیت ببخشند.

وقتی در سال ۲۰۱۴ قلب در انتخابات تقلبی به اوج آن رسید و فضای جامعه را بحرانی فرا گرفت که می‌توانست موجودیت تمام اداره را زیر سؤال ببرد زیرا به جز درگیری‌های مسلحانه بین رقبای انتخاباتی و یا افغانستان را به مثابه یک حاکمیت تحت الحمایه اعلام داشتن، راه دیگری نمانده بود، "جان کری" در همان فضای بحرانی، با زیر پای

کردن آنچه را تا آن زمان به مثابه "قانون اساسی" معرفی می داشتند و در غیاب مشروعیت، قانونیت اداره مستعمراتی را بدان متکی می دانستند، در عمل در غیاب مشروعیت، اداره مستعمراتی را وارد بحران قانونیت نیز نمود. به عبارت دیگر بحران قانونیت، علت وجودی "حکومت وحدت ملی" می باشد. به همین اساس این اداره نمی تواند بدون بحران یعنی علت وجودی اش حیاتش را حفظ نماید. این نه خواست "غنی" و "عبدالله" و بادر هایشان است که بحران بیافرینند، بلکه این دیالکتیک بحران است که آنها را پیهم به دنبال خود می کشاند. در نتیجه اداره مستعمراتی به مثابه محصول بحران، به منظور خنثی ساختن برنامه های رقیب، نمی خواست با انتخابات پارلمانی، امکان تشکیل لویه جرگه را فراهم سازد، لذا به منظور ادامه بحران، عمر پارلمان دولت دست نشانده یک دور دیگر تمدید شد، به همین قسم تمام تصامیم اداره مستعمراتی که جهت بقای خودش گرفته می شود، از آنجائی که با بحران قانونیت مواجه است، خود بحران دیگری را باعث می گردد.

در این میان "غنی" و "عبدالله" که خود تا حدودی در قبال روند قضایا سکوت اختیار نموده، صرف گاهگاهی موجودیت شان را با یکی دو جمله اعلام می دارند، خوب می دانند که در غیاب مشروعیت مردمی، از قانونیت مستعمراتی نیز بی بهره اند، مسخره آنهایی اند که با درک ناقص شان یکی به دنبال دم سگ و دیگری به دنبال سر سگ روان اند و با زوزه کشی های گوشخراش شان خود را مسخره و دیگران را منزجر می سازند.